

"اقتصاد رفاه لیبرالیستی" آیا وجود دارد ؟ (بحثی در برخورد اندیشه‌ها)^۱

محمد حسین تمدن جهرمی*

جان‌تین برگن اقتصاددان برجسته هلندی طی مقاله تاریخی که درباره گرایش‌های همگرای دوتنظام اقتصادی سرمایه‌داری و سوسیالیسم در سال ۱۹۶۱ نگاشته است^۲ (9) تئوری اقتصاد رفاه جدید را به‌عنوان مبنای نظری برای یافتن یک نظام اقتصادی حد مطلوب معرفی می‌کند. طبق بیان او اقتصاد رفاه شرایطی را که یک الگوی حد مطلوب سازمان اجتماعی باید ارضاء نماید به‌ما عرضه می‌دارد. تین برگن به یک سوء تفاهم عام که درباره محتوای این رشته از علم اقتصاد وجود دارد اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که از مدت‌های مدید مضمون اقتصاد رفاه به‌عنوان دفاع از نظام بنگاه‌های آزاد سرمایه‌داری تلقی شده است. وی این نظر را کاملاً " اشتباه می‌داند و می‌نویسد: " صحیح است که اقتصاد رفاه نشان می‌دهد قیمت‌های یکنواخت به معنی فقدان تبعیض قیمت‌ها، جزء شرایط حداکثر رفاه است ولی قیمت‌های یکنواخت را نه تنها توسط بازارهای رقابتی بلکه نیز از راه یک نظام قیمت‌گذاری کنترل شده دولتی می‌توان برقرار ساخت. " درباره احکام دیگر اقتصاد رفاه مبنی بر تساوی قیمت‌ها با هزینه نهائی، ملحوظ داشتن پی‌آمدهای خارجی و مالیات‌های کارآمد، تین برگن نشان می‌دهد که برای تحقق علمی این احکام وجود نظام اقتصادی مختلط لازم است و نظام خالص بنگاه‌های آزاد کفایت نمی‌کند.

طی مقاله دیگری در سال ۱۹۶۴ در مجموعه مقالات به افتخار اسکار لانگه اقتصاددان فقید لهستانی (10) تحت عنوان " اهمیت اقتصاد رفاه برای سوسیالیسم "، تین برگن اقتصاد رفاه را " علم نظم و ترتیب حد مطلوب " می‌داند و معتقد است این رشته از علم اقتصاد می‌تواند " نصایح سودمندی گاه برای کشورهای واقع در خاور پرده‌آه‌نشین و گاه برای کشورهای واقع در باختر آن خواه سوسیالیست باشند یا غیر سوسیالیست " ارائه دهد.

آشنایان به علم اقتصاد جدید می‌دانند که تئوری اقتصاد رفاه در جوامع غرب هم اکنون نقش توجیه‌کننده بسیاری از دخالت‌های دولت را در ساختار اقتصادی جامعه ایفا می‌کند

- ۱- آشنائی قبلی با مبادی اقتصاد رفاه برای خوانندگان این مقاله توصیه می‌شود.
 - ۲- منابع در پایان مقاله با شماره و به ترتیب حروف الفبای لاتین ارائه گردیده است.
- * دکتر محمد حسین تمدن جهرمی دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.

و هر کتاب درسی اقتصاد بخش عمومی معمولاً^۱ با بحث درباره تئوری اقتصاد رفاه جدید که اصول و مبانی آن به اقتصاددان ایتالیایی ویلفرد دوپار تو^۱ منسوب است آغاز می‌شود. این موضع اقتصاد رفاه که احکام جامد مورد استفاده هر دو طرف افراطی خواه لیبرال‌های تمام عیار و خواه سوسیالیست‌های بدون انعطاف را تهدید می‌کند به مذاق هیچ‌یک از این دو جناح سازگار نیست. هر دو جناح به واکنش علیه این رشته از علم اقتصاد پرداخته‌اند^۲. انتقاد جناح چپ نسبت به مبانی اقتصاد رفاه تازگی ندارد ولی این انتقاد جزئی از حمله سرتاسری است که بر تمام بدنه علم اقتصاد و مخصوصاً تئوری‌های اقتصاد خرد از مدت‌های مدید توسط جناح مزبور آغاز شده است. هم مضامین این انتقاد و هم پاسخ‌های به آن بارها مورد بحث قرار گرفته و به اندازه کافی حلاجی گردیده است.

آنچه نسبتاً تازگی دارد مواضع بخشی از جناح راست و مخصوصاً بعضی هواداران مکتب اتریشی است که نسبت به هرگونه دخالت دولت در مسیر و ساختار اقتصاد اعم از اینکه مبتنی بر نظرات کینز باشد یا توجیه شده از سوی اقتصاد رفاه نظر نامساعد دارند.

شاید پیشاهنگ این هجوم "لیبرالیستی" علیه مبانی اقتصادهای جدید تلاشی باشد که از سوی دو اقتصاددان مشهور انگلیسی بنام پیکاک^۳ و راولی^۴ که هر دو صاحب کتب و مقالات متعدد در زمینه مالیه عمومی و سیاست اقتصادی می‌باشند به عمل آمده است. این دو اقتصاددان در کتابی که تحت عنوان "اقتصاد رفاه: یک بازگویی لیبرال" در سال ۱۹۷۵ انتشار داده‌اند (۷) نه تنها کوشیده‌اند مبانی و فرضیات اولیه اقتصاد رفاه جدید را که بنام "اقتصاد رفاه پارتوئی" می‌خوانند شدیداً مورد انتقاد و اعتراض قرار دهند بلکه تلاش کرده‌اند به اصطلاح یک بازگویی از اقتصاد رفاه که "لیبرالیستی" نام می‌گذارند ارائه دهند. آنها بر سرای تقویت مواضع فکری خود به جان استوارت میل^۵ و شارحین معاصر او از جمله هایک^۶، برلین^۷ و مک‌لپ^۸ استناد می‌نمایند و ادعا دارند که نظرات و توجیهات این افراد از مسائل فلسفه سیاسی و اقتصادی لیبرال، پشتوانه "بازسازی آنها از اقتصاد رفاه است."

۱ - Vilfredo Pareto (1848-1923)

۲ - منظور این نیست که غیر از دو جناح بالا، افرادی از مواضع دیگر اقتصاد رفاه جدید طرف نزاع نیستند، هدف این مقاله ذکر همه این برخوردها و یا ارزیابی کلی و همه‌جانبه از اقتصاد رفاه جدید نمی‌باشد.

۳ - Alan T. Peacock

۴ - Charles, K. Rowley

۵ - John Stuart Mill

۶ - Friedrich A. Von Hayek

۷ - Fritz Machlup

۸ - Isaiah Berlin

"پیکاک" و "راولی" به وسیع ترین بررسی انتقادی درباره کل همه اقتصاد رفاه جدید پرداخته اند. آنها می گویند احکام جامد و جزمی پارتوئی مهار خود را بر اعضا جامعه علمی اقتصاددانان محکم کرده و برای خود نوعی برتری و تسلط خطرناک در "تئوری اقتصادی سیاست عمومی" تأمین نموده است. آنها درهم شکستن این تفوق و تسلط و ارائه یک نظریه معتبر لیبرال را به عنوان دستور کار خود معرفی می کنند.

بنا بر ملاحظات بالا و با توجه به اهمیت موضوع و در نظر گرفتن شخصیت دو نویسنده و وسعت دامنه و جامعیت بحث آنها و شهرت اشرفشان، در مقاله حاضر کوشش شده است هم نکات انتقادی و هم نظرات اثباتی آنها هر چند مختصر تجزیه و تحلیل شود به این امید که به روشن شدن نسبی جنبه های روشی (متودولوژیک) و فلسفی که معمولا "بطور برجسته در مباحثات اقتصادی رفاه مطرح می گردد کمک رساند.

در "اقتصاد رفاه" پیکاک و راولی سه موضوع اساسی زیر پیش کشیده شده است: اولاً "ارزیابی انتقادی از وضع فعلی اقتصاد رفاه جدید (یا اقتصاد رفاه پارتوئی) و سعی در بی اعتبار ساختن پیش فرضها، قضاها و نتایج آن.

ثانیا "مطالعه تطبیقی مواضع فلسفی لیبرالها و "چپ های جدید" و بیان شباهت ها و تفاوت هایی که در موضع گیری نسبت به اقتصاد رفاه بایکدیگر دارند.

ثالثا "ارائه یک "اقتصاد رفاه لیبرالیستی" منجمله بر خورد های آن نسبت به مسائل انتخاب عمومی، عدالت و مقررات تنظیمی بازار و نقد مواضع رقیب.

در بخش های زیر خواهیم دید که دو نویسنده درباره هر یک از موارد سه گانه اساسی بالا چه مطالبی عرضه می کنند و چه ایراداتی بر نظرات آنان می توان عنوان نمود.

۱ - تلاش دویی اعتبار ساختن اقتصاد رفاه جدید

اعتراضات اساسی پیکاک و راولی علیه اقتصاد رفاه جدید مختصرا "به قرار زیر است: اولاً "نظام پارتوئی بار قضاوت های ارزشی غیر قابل قبولی را قویا" بردوش دارد. مهمترین آنها قضاوت ارزشی اساسی پارتوئی است که "امکان مقایسه های رفاه بین شخصی را انکار می کند".

ثانیا "هوادران پارتو (خواه اصیل و خواه بدعت گذار) هنگامی که با مسائلی مانند کالاهای عمومی، پی آمدهای خارجی و انتخاب اجتماعی مواجه می شوند به ساختن مدل ها و پیشنهاد راه حل هایی پرداخته اند که هیچگونه مناسبت و کاربرد عملی ندارد.

ثالثاً - تدابیر تئوریک مانند اصل جبران ، فرمول بندی بستگی های متقابل بین توابع مطلوبیت و مفهوم تابع رفاه اجتماعی را باید به عنوان گرایش امپراتوری طلبی تعبیر کرد که ابداع گران آن قصد دارند احکام جامد و جزمی پارتوئی را تقویت نمایند و توسعه بخشند . درباره سه ایراد بالا نکات زیر قابل توجه است :

۱ - درباره ایراد نخست ، پیکاک و راولی سه فرض اساسی اقتصاد رفاه جدید را بیان کرده اند تا نشان دهند که نظام پارتوئی به نحو سنگینی مبتنی بر قضاوت های ارزشی است و آنطور که هواداران آن ادعا می کنند نمی تواند یک نظام " صرفاً علمی و خالی از قضاوت ارزشی تلقی گردد .

فرض اول این است که رفاه اجتماعی ، یک تابع ترتیبی (Ordinal) از رفاه تمام افراد جامعه است .

فرض دوم این است که افراد بهترین قاضی رفاه خودشان هستند .

فرض سوم این است که هر تغییر در تخصیص منابع ، اگر رفاه لااقل یک فرد را افزایش بخشد بدون اینکه رفاه هیچ فردی را کاهش دهد ، در آن صورت تغییر مزبور متضمن بهبود رفاه اجتماعی خواهد بود .

باید دید آیا واقعا " سه فرض بالا ایراد نخست را توجیه می کند . بنظر می رسد تعبیر سه فرض بالا " به قضاوت های ارزشی سنگین " ، بیش از حد غلو آمیز باشد . همانطور که تاریخ اندیشه اقتصادی شهادت می دهد انگیزه پذیرش فرض های بالا که به صورت اصل موضوع های ساده ای بیان شده اند از سوی بنیادگذاران اقتصاد رفاه جدید همانا تمایل به احتراز از قضاوت های ارزشی فوق العاده غلیظی بود که جزء تفکیک ناپذیر برداشت های قبلی بعضی اقتصاد دانان (نظیر آنچه پیگودرزمینه دفاع از مقایسه مطلوبیت های بین شخصی عنوان می نمود) به شمار می رفت . برای اینکه مطلب بالا بخوبی روشن شود ، کافی است هر یک از سه فرض بالا را که مورد ایراد قرار گرفته است نفی کنیم تا ملاحظه گردد که چه نتایج سرشار از بار ارزشی را باید بپذیریم :

الف - اگر فرض اول را که طبق آن رفاه اجتماعی تابعی ترتیبی از رفاه افراد جامعه است نفی نمائیم ، دقیقاً " بدین معنی است که تابع رفاه اجتماعی را از وضع رفاه فرد فرد جامعه مورد بررسی جدا سازیم . در نتیجه راهی جز پذیرفتن یکی از سایه روشن های عقاید و آراء کل گرا که اساساً " وجود آن بدون قضاوت های ارزشی سیاسی قوی غیر میسر است نداریم .

ب - حال فرض دوم را که طبق آن هر فرد بهترین قاضی رفاه خویش است نفی می کنیم . این بدان معنی است که فرض عقلانی بودن انسانها یعنی اصل عقلانیت را که از ستون های اساسی علم اقتصاد است حذف نمائیم و قضاوت درباره رفاه یک جامعه را به عهده یک مقام جمعی

و مخصوصاً "دستگاه دولتی بگذاریم و در این صورت مواجه با انواع و اقسام تعیین تکلیف از بالا و لااقل قیمت پدرومانه می‌شویم. مسلماً" در این مورد هم با راه‌حلهائی سروکار پیدا می‌کنیم که بار ارزشی سنگین با خود دارند.

ج - بالاخره در صورتی که فرض سوم یعنی اصل اساسی پارتوئی را که طبق آن هر تغییر وضع فقط در صورتی که رفاه هیچ‌یک از افراد جامعه را کم نکند و لااقل وضع یکنفر را بهبود بخشد، منضم بهبود رفاه اجتماعی است " نفی نمائیم، دوباره به اصل پیگوئی امکان مقایسه مطلوبیت‌های بین شخصی باز خواهیم گشت که مبتنی بودن آن بر قضاوت ارزشی توسط اقتصاددان مشهور " لیونل رابینس" ^۱ مدلل گردیده و اصل پارتوئی درست برای احتراز از آن مورد قبول بنیادگذاران اقتصاد رفاه جدید قرار گرفته است.

" پیکاک" و "راولسی" مکرراً شکایت دارند که چون اصل پارتوئی، امکان مقایسه مطلوبیت‌های شخصی را منع می‌کند، پذیرفتن آن مستلزم این خواهد بود که هرگونه توصیه سیاست اقتصادی عملی غیر ممکن شود، زیرا عملاً هیچ سیاست اقتصادی را نمی‌توان توصیه کرد که حتی وضع رفاه یکنفر از افراد جامعه را پائین نیاورد.

ببینیم این شکایت تا چه اندازه وارد است. اگر منصفانه نوشته‌های پارتو و بنیانگذاران دیگر اقتصاد رفاه جدید را مورد دقت قرار دهیم، متوجه می‌شویم که آنان هیچگاه مطلقاً وارد ساختن مقایسه بین شخصی مطلوبیت را از بحث‌های مربوط به توصیه سیاست اقتصادی منع ننموده‌اند. آنچه آنان تأکید کرده‌اند فقط این نکته است که چنین مقایسه‌ها را باید بر ملاحظاتی سیاسی و اخلاقی یا دیگر قضاوت‌های ارزشی مبتنی ساخت، نه آنکه به عنوان بخشی از یافته‌های علم اقتصاد خالص دانست. اتفاقاً در این زمینه گفته‌های خود پارتو با بیانی چنان صریح و مشخص در دست است که جای شبهه‌ای درباره نظر او باقی نمی‌گذارد.

پارتو ضمن بحث درباره راه‌های تامین حداکثر رفاه برای اعضاء یک جامعه اشتراکی در کتاب خود تحت عنوان "اقتصاد سیاسی" کاملاً روشن می‌کند که این موضوع را " باید به دو مسئله کاملاً متفاوت که با معیارهای واحد قابل حل نیست تقسیم کرد. نخست یک مسئله توزیع در میان است یعنی اینکه کالاهای متعلق به جامعه یا تولید شده توسط جامعه چگونه باید بین اعضاء آن توزیع شود و در اینجا ما بایستی ملاحظات اخلاقی و نیز مقایسه رفاه بین افراد مختلف و نظایر آن را وارد بحث کنیم. فرض این است که مسئله مزبور قبلاً حل شده باشد. در مرحله دوم یک مسئله تولید مطرح است یعنی اینکه کالاهای اقتصادی را چگونه و به چه ترتیبی تولید کنیم که با توزیع آن طبق قواعدی که با حل مسئله اول

ما بدست آمده است اعضا جامعه حداکثر رفاه را کسب کنند" (4).

نقل قول بالا قاعدتا "باید روشن ساخته باشد که پارتو در بحث رفاه اجتماعی ایرادی به‌وارد ساختن ملاحظات اخلاقی و اجتماعی و حتی در واقع به مقایسه کردن رفاه بین افراد مختلف ندارد. مسئله در واقع تنها یک مسئله روش‌شناسی است و آن این است که احکام تحقیقی^۱ علم اقتصاد از احکام ارزشی اخلاقی و سیاسی کاملا "متمايز نگاه داشته شوند. در حقیقت پارتو طلایه دار انتقاد نافذ رابینس در سال ۱۹۳۴ (5) بر عقیده مسلط آن زمان بود که تصویری کردند قانون نزولی بودن مطلوبیت نهایی به خودی خود می‌تواند یک معیار علمی برای تمام اشکال فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی که بر توزیع اثر می‌گذارد ارائه دهد. معلوم است رابینس نیز به طور مطلق دست زدن به مقایسه‌های مطلوبیت بین شخصی را انکار یا منع نمی‌کرد. وی فقط از اقتصاد دانان می‌خواست تا صریحا "بپذیرند که اینگونه مقایسه‌ها بر اصول اخلاقی و نه بر اثبات علمی مبتنی است و آنها را نباید به عنوان قضاوت مبتنی بر واقعیت‌ها بلکه قضاوت مبتنی بر ارزش‌ها تلقی کرد.

برای هر اقتصاد دانی که این تمایز را قبول کرده و بر پایه این ملاحظه اقتصاد رفاه جدید پارتویی را رضایت بخش‌تر و قابل قبول‌تر از اقتصاد رفاه قدیمی پیگیری یافته باشد واضح است که معیار پارتویی به تنهایی کافی برای استنتاج توصیه‌های سیاست اقتصادی نیست. به قول یسل ساموئلسون "در داخل نظام پارتویی محال است حتی بتوان تصمیم گرفت که انحراف معین از منحنی قرارداد، یعنی انتقال به یک نقطه غیر کارآمد خوب است یا بد است" (8). مطمئنا "در نظام پارتو برای عناصر ارزش‌گذاری جای خالی وجود دارد و قضاوت‌های ارزشی مختلف که همگی نیز با نظام پارتو سازگار باشند می‌تواند فرمول‌بندی شود.

(۲) - بیبکاک و راوولی در خط دوم حمله خود تحولات بعدی اقتصاد رفاه جدید (به عنوان نمونه تئوری بهینه مرتبه دوم^۲) را مطرح ساخته و ادعا نموده‌اند که تحولات مزبور، مبانی اولیه مورد قبول پارتو و بنیاد گذاران دیگر را زیر سؤال برده است. این ادعا با غیر منتظره بودن مضمون این تئوری برای جامعه اقتصاد دانان مربوط می‌شود و از لحاظ ذهنی کاملا "درست است که تئوری مزبور با انتظارات اکثر دانشمندان اقتصاد رفاه مغایر بود. ولی این ذهنیت که معلوم شد مبتنی بر اشتباه بوده است، به هیچ وجه بخشی از نظام واقعی پارتو را تشکیل نمی‌داد و تئوری بهینه مرتبه دوم فقط سوء تفاهمی را که بین اقتصاد دانان درباره امکان حد مطلوب سازی جزء جزء وجود داشت از میان برد و نشان داد که اگر شرایط کارآیی در یک یا چند بخش نظام اقتصادی نقض گردید، حفظ شرایط مزبور در بخش‌های دیگر اقتصاد برای تأمین بهینه کار ساز نخواهد بود.

۱ - Positive Statements

۲ - General Theory of the Second Best.

در زمینه تحولات تئوری کالاهای عمومی و پی آمدهای خارجی که موارد دیگر استناد منتقدین را تشکیل می‌دهد، کافی است به هر کتاب درسی اقتصاد رفاه و حتی به بخش‌های مربوط کتاب خود این منتقدین مراجعه شود تا ملاحظه گردد مدل‌های تحلیلی قانع کننده برای تبیین اینگونه مسائل خاص نارسائی بازار در داخل چهارچوب اقتصاد رفاه جدید ساخته شده و ارائه گردیده است.

مسئله انتخاب عمومی و کتاب "کنت آرو"^۱ تحت عنوان "انتخاب اجتماعی و ارزش‌های انفرادی" یکی دیگر از موارد بررسی انتقادی است. استحکام و قوت نظری اقتصاد رفاه اصل موضوعی آرو تصدیق می‌گردد ولی این ایراد مطرح می‌شود که از لحاظ کاربرد عملی بی‌مناسبت و بدون فایده است. در موارد دیگر نیز از اینکه در علم اقتصاد جدید، دغدغه قوت و استحکام نظری بر ملاحظات کاربرد عملی تفوق و اولویت پیدا کرده است شکایت می‌شود. البته شکایت مزبور را که در مورد اکثر مدل‌های نظری علم اقتصاد صادق است نمی‌توان به آسانی نادیده گرفت و مناسبت آنرا تصدیق نکرد. در حقیقت اکثر نظریه پردازان علم اقتصاد نیز مانند همکاران خود در دیگر رشته‌های علمی اولویت در تحقیق را به علاقه‌های خاص تئوریک خود متوجه می‌سازند و معمولاً "ملاحظات مربوط به فایده عملی را در درجه دوم تقدم قرار می‌دهند. با اینحال بسیاری از ناظرین دقیق در تاریخ علم به این نکته عطف توجه کرده‌اند که نه فقط بهترین طریق برای پیشرفت و تکامل نظری در رشته‌های گوناگون علم همین است بلکه شاید در بلند مدت حتی به حل مسائل عملی نیز از همین راه بهتر کمک و خدمت می‌شود.

توجه به کاربرد عملی داشتن مسلماً "برای هر نظریه علمی اهمیت بسزا دارد، ولی در نظریه‌سازی اقتصادی شاید نتوان بیش از حد معین روی اصل تطبیق کوتاه مدت تئوری با عمل تاکید کرد، مخصوصاً" در مرحله فعلی تکامل علم اقتصاد که جالب‌ترین تئوریها کم و بیش انتزاعاتی از واقعیت اقتصادی هستند و برای حفظ سطح عمومیت و کلیت خود نمی‌توانند توجهی بیش از اندازه معین به جزئیات وضع جهانی واقع می‌ذول دارند. تنها پژوهش مسائل جزئی و مشخص است که لزوماً" در رابطه تنگاتنگ با واقعیات عملی قرار می‌گیرند. تئوریهای کلی در فضائی انتزاعی‌تر و مجردتر سیر می‌کنند در صورتی که از آزمایش‌های انسجام منطقی و تفسیر کلی واقعیت‌ها سر بلند بیرون آیند حفظ می‌شوند و چه بسا در بلند مدت بتوانند به حل مسائل عملی نیز خدمت شایان کنند.

۳ - خط سوم انتقاد "پیکاک" و "راولی" عبارت از به اصطلاح "امپراتوری طلبی"

است که به اقتصاد رفاه جدید نسبت داده می‌شود. درحقیقت طرح این انتقاد کم‌وبیش - به شکل یک "تئوری دسیسه" درمی‌آید و "کشیشان بصیرتر ایمان جدید" متهم می‌شوند به اینکه تلاش دارند تا قلمرو امپراتوری پارتوئی را بسط و گسترش دهند.

نخستین لشکرکشی در این جنگ صلیبی عبارت از به کار گرفتن "اصل جبران" است. چرا اصل جبران را مطرح کردند؟ پیکاک و راولی چنین توضیح می‌دهند: . . . اگر سیاست اقتصادی می‌بایستی کلا "در امتداد خط پارتوئی جبران باید مطمئنا" باید محافظه‌کاری حاکم شود. اما چون تمام هواداران پارتو محافظه‌کار نیستند و بسیاری از آنها که هستند چندان طعم انقلاب به ذائقه‌شان خوش نیست، لازم است راه‌گزینی پیدا شود که در عین حال برای جزم پارتوئی قابل قبول باشد. ظاهرا "اصل جبران درست همین گریزگاه را وعده می‌دهد". در جای دیگر می‌گویند: این اصل توسط کالدور^۱ و هیکس^۲ طی سالهای آخر دهه چهارم قرن حاضر در واکنش به حمله تندلیونل رابینس علیه برداشت پارتوئی (و در واقع علیه اقتصاد رفاه بطور کلی) فرمول‌بندی شده است. ببینیم این مدعا تا چه اندازه قابل دفاع است. نخست این امر با واقعیت تاریخی منطبق نیست که رابینس در دهه چهارم قرن به برداشت پارتوئی حمله کرده است. برعکس رابینس در آن دوران فرضیات اقتصاد رفاه کهن پیگوئی مخصوصا "امکان مقایسه مطلوبیت‌های بین شخصی را به مبارزه طلبید و با ضربه‌ای که به فرضیات مزبور وارد آورد در واقع راه را برای اقتصاد رفاه جدید پارتوئی هموار ساخت (5).

ثانیا "گرچه معیار پارتوئی توسط جناح "چپ جدید" و مولفین دیگری به داشتن خصلت "محافظه‌کارانه" متصف شده است، این تداعی از نظر تحلیلی معتبر نیست. همانطور که قبلا" تبیین گردید انواع متعدد قضاوت‌های ارزشی می‌توان یافت که همگی با نظام پارتوئی سازگار می‌باشند. و بنابراین محافظه‌کارانه بودن یا نبودن مجموعه‌کاملا" بستگی به آن قضاوت ارزشی دارد که با نظام پارتوئی همراهی می‌کند.

ثالثا "اصل جبران"^۳ همانند دیگر مثال‌هایی از تدابیر باصطلاح "امپراتوری طلبی" که پیکاک و راولی بیان می‌کنند (به عنوان نمونه: بستگی متقابل بین توابع مطلوبیت و نیز ساختمان تابع رفاه اجتماعی) بدون توسل به هرگونه تئوری دسیسه "نیز بنحوقانع کننده‌ای قابل توضیح و تبیین است: می‌توان گفت تمام این تدابیر دارای یک خصلت مشترک هستند. همه آنها کوشش دارند دستگاه مختصات وسیع تری کشف کنند تا در چهارچوب آن نظریه پردازان رفاه بتوانند حالاتی را که در صورت اکتفا به معیار اصلی پارتوئی مطلقا" غیر قابل مقایسه بودند با هم قابل مقایسه سازند.

۱ - Nicholas Kaldor

۲ - Sir John R. Hicks

۳ - Compensation principle

تلاش بالا به هیچ وجه با ماهیت اقتصاد رفاه جدید تناقضی ندارد. طبق اصل جبران اگر تغییر حالتی در جامعه رخ دهد به نحوی که عده‌ای را منتفع کند و به عده دیگر زیان وارد آورد بشرطی که منتفع شدگان بتوانند زیان وارد شده بر خسارت دیدگان را جبران نمایند و بعد از این جبران باز هم نسبت به حالت قبلی در سطح رفاه بالاتری قرار داشته باشند می‌توان تغییر حالت مزبور را به حساب بهبود رفاه جامعه گذاشت حتی اگر جبران بالفعل صورت نگیرد و فقط قدرت جبران به صورت بالقوه وجود داشته باشد کالدور یکی از ابداع‌گران اصل جبران نوشته است:

"هیچ لازم نیست اقتصاددان ثابت کند و در واقع هیچگاه نمی‌تواند ثابت کند که در اثر قبول یک سیاست اقتصادی لطمه‌ای به هیچ‌یک از افراد جامعه نمی‌خورد. کافی است وی ثابت کند که حتی اگر تمام صدمه دیدگان توسط منتفع شدگان مورد جبران قرار گیرند باز عده‌ای از افراد جامعه وضعیتشان از سابق بهتر خواهد بود و وضع هیچکس بدتر نخواهد شد (2)".

این همان است که اقتصاددانان به عنوان بهبود بالقوه پارتوئی تعبیر کرده‌اند. در حقیقت بین بیان کالدور در نقل قول بالا و آنچه در صفحات پیش از قول پارتو نقل گردید شباهت و قرابت تام وجود دارد.

این واقعیت که نظام پارتوئی چنین تدابیری را نفی یا تحریم نکرده است بدین ترتیب قابل توضیح است که در ماهیت امر، فرض‌های نسبتاً "رقیق پارتو به تنهایی معیاری برای انتخاب از بین مجموعه بی‌نهایت توزیع‌های متفاوت کالاها و خدمات میان اعضاء جامعه بدست نمی‌دهد و بنابراین تنها در صورتی برای تکوین توصیه‌های سیاست اقتصادی صلاحیت دارد که با تدابیر دیگری ترکیب گردد. این تدابیر باید بقول "والش" (11) بتوانند تعداد انتخاب‌های فراوانی را که روی منحنی قرارداد مربوطه واقع است حتی الامکان کاهش دهند. برپایه این تدابیر جدید کاملاً "ممکن است انتقال از یک نقطه روی منحنی قرارداد به نقطه‌ای خارج از منحنی مزبور بمنزله بهبود رفاه و بنابراین مطلوب‌تر تلقی گردد. در عین حال همانطور که ساموئلسون (اقتصاددانی که توسط پیکاک و راولی لقب کشیش اعظم ایمان پارتوئی گرفته است) می‌نویسد: "پارتو نشان می‌دهد که هر قدر هم چنین حرکتی مطلوب باشد و بهبود تلقی شود، باز یک حرکت بهتر وجود دارد که به ازاء همان مقدار (ترتیبی) زیان به آنهایی که باید زیان ببینند، نفع بیشتری برای آنهایی که شایسته منتفع شدن هستند به‌بار آورد". (8)

بحث بالا کافی است نشان دهد تحولات نظری و اضافه فرمول‌بندی‌های جدید در اقتصاد رفاه را بجای تفسیر بر مبنای دسیسه برای تشکیل امپراتوری می‌توان بر اساس طبیعی‌تری تحلیل و تعبیر کرد.

۲- نقدی بر روش مقایسه سه‌موضع فکری

موضوع اساسی دیگر که در "اقتصاد رفاه" پیکاک و راولی مطرح می‌شود، بررسی تطبیقی مواضع "چپ‌های جدید" با مواضع خود آنان است. آنها بررسی نظرات چپ‌های جدید را مخصوصاً "بدین مناسبت لازم دیده‌اند که متوجه شده‌اند عقایدشان لااقل در بخش تخریبی بانظرات مزبور مشابه است. البته اختلاف اصولی بین لیبرال‌ها و چپ‌های جدید تأکید می‌گردد و تصدیق می‌شود که "چپ جدید" یا "علم اقتصاد رسمی" در حالت جنگ تمام‌عیار است؛ جناح چپ، رفاه را به عبارت یک هدف نهایی که هنوز تحقق نیافته است تعریف می‌کند. این هدف نهایی متضمن دگرگونی کامل همه جامعه است. طبق نظر چپ جدید "حکومت‌های فعلی قادر نیستند نارسائی‌های بازار را تصحیح کنند زیرا این حکومت‌ها منعکس‌کننده تمرکز قدرت سیاسی در دست عده نسبتاً معدود صاحبان صنایع می‌باشند". اینگونه عقاید و آراء را لیبرال‌ها بکلی رد می‌کنند. با اینحال طبق بیان پیکاک و راولی عقاید و نظرات دو گروه در موارد زیر شباهت و قرابت دارند:

الف - لیبرال‌ها همراه با "چپ جدید" این عقیده را که نظام پارتوئی بمنزله نمونه‌ای است که دیگر نظام‌ها باید در مقایسه با آن مورد قضاوت قرار گیرند رد می‌کنند. ب - لیبرال‌ها در محکوم ساختن کوشش‌هایی که برای جدا کردن "رفاه اقتصادی" از "رفاه بطور کلی" صورت می‌گیرند به "چپ‌های جدید" می‌پیوندند. تصدیق می‌شود که خود پارتو نیز چنین کوشش‌هایی را طرد کرده است.

ج - لیبرال‌ها در سوءظنی که چپ‌های جدید نسبت به سازمان یکپارچه اقتصادی و سیاسی دارند شریک می‌باشند، گرچه از این موضع نتیجه نمی‌گیرند که باید نظام بازار را طرد نمود.

درباره سه نکته بالا باید گفت که اینها تناقضی با تئوری‌های اقتصاد رفاه جدید ندارند، بدین معنی که انکار هیچیک از احکام سه‌گانه بالا لازمه قبول اقتصاد رفاه جدید نیست و نظام پارتو برای بقای خود الزامی ندارد که هیچیک از آنها را نقض کند مخصوصاً که نظام مزبور هیچگاه ادعاهائی خلاف احکام اول و سوم بالا نداشته و حکم دوم را به تصدیق خود منتقدین طرد کرده است.

طی بحث دیگر "پیکاک و راولی" به تشریح وجوه توافق و اختلاف بین مواضع لیبرال و اقتصاد رفاه جدید می‌پردازند و با طرح مجدد سه فرضیه اساسی نظام پارتو به ترتیب زیر دو موضع فکری را مقایسه می‌کنند:

۱ - در زمینه فرض اول یعنی اینکه رفاه اجتماعی تابعی از رفاه کلیه اعضا جامعه است اختلاف نظری بین دو جریان وجود ندارد .

۲ - فرض دوم را که معین می‌دارد هر فرد بهترین قاضی رفاه خویش است لیبرال‌ها فقط با قیود اکید می‌پذیرند .

۳ - فرض سوم که مقایسه مطلوبیت‌های بین شخصی را غیر قابل قبول می‌داند توسط لیبرالیسم انکار می‌شود . قلم سوم را در حقیقت نباید جزء وجوه اختلاف تلقی کرد ، زیرا همانطور که قبلاً " بیان شده است نظام پارتوئی فقط در صورتی مقایسه مطلوبیت‌های بین شخص را مردود می‌داند که این حکم با ادعای مقام تحقیقی علمی همراه باشد ، ولی هنگامیکه به عنوان یک قضاوت ارزشی مطرح شود ، چنانکه لیبرال‌های نامبرده به همین عنوان طرح می‌کنند ، ایرادی به آن ندارد .

درباره " قیود اکید " که در قلم دوم بیان شده است توضیح زیر را ارائه می‌نمایند :
 " لیبرال‌ها حرکات مورد ترجیح پارتو را که در بردارنده اعمال جبر غیر لازم باشد حتی اگر حرکات مزبور از ترجیحات انفرادی حاصل گردد نمی‌پذیرند . اگر بعضی افراد برای آزادی تا به آن اندازه که لیبرال‌ها می‌خواهند قدر و ارزش قائل نباشند ظاهراً هیچ‌موجهی در میان نیست که رفتارشان توسط یک نظم لیبرال مورد اغماض قرار گیرد " .

ظاهراً " نویسندگان سطور بالا ذهن خود را درباره این قید به ترتیب بدون تناقض روشن نساخته‌اند . فرض کنیم جامعه یا اکثریت قاطعی از آن موضعی را که بتوان انحراف از خط لیبرال تلقی کرد تصویب نمایند یا مورد پشتیبانی قرار دهند . می‌توان سؤال کرد آیا پیکاک و راولی به عنوان لیبرال تصمیمات اکثریت قاطع جامعه را نمی‌پذیرند ؟

اگر بر اساس نقل قول بالا قضاوت شود ، باید پاسخ این سؤال مثبت باشد . ولی آنها درست چند صفحه بعد اطمینان می‌دهند که " لیبرال‌ها دموکرات‌های خوبی هستند و بنابراین پشت تصمیماتی که محصول قاعده اکثریت باشد می‌ایستند و در عین حال از تمام وسایل معقول اقناع که در دسترس آنهاست بجز اعمال جبر استفاده می‌کنند تا ترجیحات کسانی را که مشوق سیاستهای غیر لیبرال هستند تغییر دهند " .

نکته دیگر اینکه از یکطرف فرد بخودی خود در جامعه قدرت اعمال جبر ندارد مگر اینکه مرتکب جرم شود و از طرف دیگر کل جامعه یا اکثریت قاطع آن نیازی به اعمال جبر ندارند زیرا تصمیماتی که بر اساس ترجیحات خود اتخاذ کرده‌اند طبق قاعده اکثریت قانون جامعه را تشکیل می‌دهد که همه شهروندان متجمله لیبرال‌ها آنرا می‌پذیرند .

ملاحظه می‌شود که در مورد فرض دوم نیز برحمت می‌توان وجه اختلاف روشن و مشخصی را پیدا کرد .

۳- "اقتصاد رفاه" یا "مراومه سیاسی"؟

متفکرین معاصر مکتب لیبرال و مخصوصاً "هایک کوشش‌های قابل ملاحظه‌ای برای تدوین اصول عقاید لیبرالیسم مبذول داشته‌اند. هایک در کتاب قانون اساسی آزادی" (۱) و مکتب در نوشته خود تحت عنوان "لیبرالیسم و انتخاب آزادی‌ها" (۳) به عنوان نمونه مفهوم "آزادی منفی" در برابر "اندیشه آزادی به عنوان یک قدرت"، منشاء عدالت برای حکومت قانون در برابر اکتفا به صرف قانونیت و نیز تفاوت بین آرمان‌های آزادی و دموکراسی را بیان و تفسیر کرده‌اند.

پیکاک و راولی مدعی هستند که مبانی فلسفی و سیاسی لیبرالیسم را در جهت فکری مندرج در این منابع می‌فهمند و از همین طریق به یک "اقتصاد رفاه لیبرالیستی" می‌رسند. در این زمینه سه موضوع اساسی مورد توجه آنهاست. نخست موضوع "انتخاب جمعی" ۱. دوم مفهوم "عدالت" و سوم تدابیر تنظیمی در بازار. حال مختصراً "بینیم-درمورد هر یک از موضوعات سه‌گانه چه مطلبی ارائه می‌دهند:

الف - در زمینه "انتخاب جمعی، مدعای اساسی آنها این است که هیچ اجباری نداریم "کالای عمومی" را با "انتخاب عمومی" متداعی کنیم و این دو را لازم و ملزوم هم بدانیم، زیرا طبق نظر آنها "در تابع مطلوبیت لیبرال، تمرکز قدرت در دست مقامات عمومی با مطلوبیت نهایی منفی مشخص می‌شود با این نتیجه‌گیری که زیان‌های عدم کارآیی ناشی از نارسایی‌های بازار در برابر زیان‌های حاصل از انتخاب جمعی تهاتر می‌گردد".

بابیان این مدعا و سیری در نظرات گوناگون پژوهشگران معاصر، پیکاک و راولی درباره کالاهای عمومی و آموزش و پرورش و عدم تمرکز به نتایج زیر رسیده‌اند:

- تدارک کالاهای عمومی در زمینه‌هایی که بازده صعودی نسبت به مقیاس مطرح نباشد و مستثنی ساختن غیر خریداران از مصرف کالاهای عمومی مزبور امکان پذیر گردد، می‌تواند توسط بازارهای رقابتی صورت گیرد.

- درباره آموزش و پرورش، لیبرال‌ها ایمان دارند که "در زمان مناسب بازار تعلیم و تربیت مجانی برکسی خواهد نشست".

- درباره عدم تمرکز: "لیبرال‌ها باید لااقل در مواردی که اطلاعات تفصیلی

درباره قدرت‌های اجبارکننده لایه‌های پائین‌تر حکومت در دست نیست در زمینه عدم تمرکز موضع مشخصی نگیرند و مردد باشند. ملاحظه می‌شود مؤلفین در کلیه مسائل سه‌گانه بالا که به انتخاب عمومی ارتباط دارد به نتایجی کاملاً "بحث‌انگیز و نامتعارف رسیده‌اند."

سهک و سنگین کردن عوامل معارض و تعیین اولویت‌ها در داخل چهارچوب لیبرال با مشکلات روزافزون مواجه می‌شود، بنحوی که معجزه خواهد بود اگر طی بحث‌های تعیین خط مشی، مثال مربوط به عقاید متضاد بین لیبرال‌ها در مسئله توارث در موارد متعدد دیگر تکرار نشود.

ج - در مسئله تنظیم بازار، فرض اساسی پیکاک و راولی این است که "حکومت قانون باید چهارچوبی جهت طرز برخورد لیبرال‌ها در این زمینه باشد؛ حکومت قانون در تنظیم بازار باید به صورت قانون اساسی نوشته درآید و قوای مقننه و مجریه را به قواعد عام ملزم سازد و همه اقدامات تنظیمی بازار را تحت کنترل قضائی شدید قرار دهد".

- د - انواع سازمان تولید یکی سازمان‌های سرمایه‌داری و شرکتی و دیگری سازمان‌های کنترل شده توسط کارگران مبتنی بر تقسیم سود قابل ذکر هستند و باید ارزیابی شوند. سازمان‌های نوع اول بین کارگران "از خود بیگانگی" ایجاد می‌کنند و سازمان‌های نوع دوم غیرکارآمد هستند. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که: "در ماهیت امر لیبرال‌ها نسبت به سازمان‌های تولید در داخل بخش خصوصی بی‌طرف و بی‌تعصب هستند".

با اینهمه پیکاک و راولی ترجیح خود را با این گفته آشکار می‌کنند که "باید به سازمان‌های کارآمدتر امکان داد تا بسط و توسعه یابند و حتی با تحمل هزینه‌ای به زیان آزادی‌های فردی بر اشکال سازمانی که کارآئی کمتری دارند برتری یابند".

این از موارد نادری است که نویسندگان لیبرال صریحاً "حاضر شده‌اند آزادی‌های فردی را در برابر هدف کارآئی قربانی کنند".

- درباره کنترل آلودگی معیارهای لیبرال "دلایل مثبت برای یکراه حل مبتنی بر قیمت را در حالتی که همه طرف‌های ذینفع دخالت جمعی را تأیید می‌نمایند تقویت می‌کند".
- درباره "انحصار بنگاه" لاقلاً در بازارهایی که از لحاظ مقیاس به بزرگی بازارهای کشورهای متحد آمریکا و جامعه اقتصادی اروپائی هستند باید از مقررات غیرتبعیضی ضد انحصار پشتیبانی کرد.

- درباره مسئله حساس "انحصار کارگری" هرگونه حق "کارگاه بسته" که استخدام در آن منحصر به اعضاء اتحادیه می‌شود باید لغو گردد، از بسط و تعمیم قرارداد بین مدیریت بنگاه و اتحادیه کارگری به دیگر مستخدمین کارگاه اجتناب شود، کلیه عملیات مبتنی بر اعمال جبر مانند اعتصابات ثانوی، و بایکوت‌ها که هدف آن بکار بردن زور نسبت به کارفرمایان یا کارگران دیگر باشد ممنوع گردد، هرگونه حق پایدن تهدید آمیز کارگران مخالف با اعتصاب و هرگونه کمک مالی از طرف مقامات عمومی به اعتصابگران و خانواده‌های آنان حذف شود و اتحادیه‌ها ملزم گردند برای کسب شخصیت حقوقی، سازمان خود را با همه مشخصات به ثبت رسانند و اعضاء اتحادیه‌های کارگری که قانون شکنی می‌کنند مانند دیگر اعضاء جامعه کاملاً "مشمول قوانین جزائی مربوط به تجاوز، تهدید و تبهانی قرار گیرند".

اظهار نگرانی می‌شود که " موانع سیاسی در راه اجرای چنین برنامه اصلاحی در کشورهای سرمایه‌داری فوق‌العاده است " باید گفت موانع سیاسی مزبور بیشتر مربوط به این امر است که اتحادیه‌های کارگری و احزاب و سازمان‌های طرفدار آنان، چنین برنامه اصلاحی را عادلانه نمی‌دانند و به‌آسانی حاضر به پذیرفتن آن نیستند .

— در زمینه "چهارچوب پولی" اقتصاد، پیکاک و راولی موضع "میلتون فریدمان" را قویاً "حمایت می‌کنند که" تورم بنحو اساسی و در همه جا یک پدیده پولی است. آنها تنها راه کنترل تورم را برقراری یک‌نوع قانون اساسی پولی می‌دانند که کنترل دولت را بر عرضه پول حذف کند و در عوض آهنگ افزایش عرضه پول به ترتیب غیردلخواهانه و بنحوی که نرخ رشد واقعی اقتصاد را منعکس نماید صورت گیرد .

* * * *

*

اینهاست آنچه به‌عنوان "اقتصاد رفاه لیبرالیستی" ارائه گردیده و به‌عنوان جایگزین اقتصاد رفاه متداول کاندید شده است . ممکن است خواننده به‌شگفت‌آید چرا مطالب مزبور که بطور عمده به‌حیطه فلسفه اجتماعی و مرامنامه سیاسی و اقتصادی لیبرال تعلق دارد تحت‌عنوان اقتصاد رفاه معرفی می‌گردد . اقتصاد رفاه یک بخش از تئوری عام اقتصادی است که براساس روش‌های مرسوم و جاافتاده استدلال علمی در اقتصاد تحقیقی توجیه می‌گردد و نمی‌توان آنرا با فلسفه اجتماعی یک مکتب خاص و مرامنامه سیاسی و اقتصادی آن در یک ترازو گذاشت .

علاوه بر موارد متعددی از ایرادات با درجات اهمیت متفاوت که طی مقاله حاضر شرح داده شد ایراد اساسی متودولوژیک بر پیکاک و راولی این است که دو سطح کاملاً "مختلف بحث، یکی سطح علمی تئوری کلی اقتصادی و دیگری سطح ایدئولوژی و مرام اجتماعی لیبرالیسم را بایکدیگر مخلوط کرده‌اند و بدینوسیله سوء تفاهات فراوانی را حتی در بحث جزئیات باعث شده‌اند .

آمیختن بحث‌های سطوح مختلف باهم و کاربرد اصطلاحات علمی در خارج از معانی متداول آن برای توجیه مواضع خاص، رسالت هر تحقیق جدی را نادیده می‌گیرد و براغتشاش فکری در زمینه‌ای که شدیداً "نیاز به روشنگری دارد می‌افزاید .

فهرست منابع

- 1- Hayek, F.A. The Constitution of Liberty (1961).
- 2- Kaldor Nicholas: Welfare Propositions of Economics and Interpersonal Comparison of Utility, The Economic Journal, 49 (1939).
- 3- Machlup, F. Liberalism and the Choice of Freedoms, in E. Streissler (ed) Roads to Freedom (1969).
- 4- Pareto, V. Manuel de L'Economie Politique, Librairie Droz (1966).
- 5- Robbins, L. An Essay on the Nature and Significance of Economic Science (1935).
- 6- Robbins, L., Interpersonal Comparison of Utility., The Economic Journal, December 1938.
- 7- Rowley Charles K., Peacock Alan T.: Welfare Economics, A Liberal Restatement, Martin Roberston, 1975.
- 8- Samuelson.: The Foundations of Economic Analysis (1947).
- 9- Tinbergen Jan: Do Communist and Free Economies Show a Corverging Pattern? Soviet Studies Vol. 12, No4 (1961).
- 10- Tinbergen Jan: The Significance of Welfare Economics for Socialism in Essays in Honour of Oskar Lange (Warsaw, 1970).
- 11- Walsh V.C. Contemporary Micro-economics (1970).



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی